

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و
صلی الله تعالى على سيدنا و نبينا ابی القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين
المعصومين لاسيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و
اللجنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

در آستانه عید مبارک سعید فطر هستیم که بسیار عید مهم و از اعیادی است که در کار
هم خوف و رجاء را با هم دارد. عیدی است که کارنامه‌ی عملی انسان در این ماه شریف
کأنّ در آن شب بازخوانی می‌شود و آثار بر آن مترتب می‌شود که «إما يكون من
المرحومين و إما يكون من المحرومين». امیدواریم که خدای متعال به فضل عمیم خودش
و به رحمت واسعه‌ی خودش مهمانان در این ماه را که همه «دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى صِيَاقَةِ اللَّهِ»
با عنایت ویژه‌ی یک مهمان مهربان و دودِ غفور با همه‌ی ما ان‌شالله با همه‌ی روزه‌داران
این ماه ان‌شاءالله عمل بفرماید و غفرانِ ذنوب را بر همه عطاء کند و این عبادات ناچیز
را از همه بپذیرد «يَا مَنْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّي التَّوْبَةَ وَ اعْفُ عَنِّي
الْكَثِيرَ».

اما در کنار این خرسندی و این شادمانی که نسبت به حلول عید سعید فطر هست اگر چه
در کنارش برای اهل معرفت پایان یافتن ماه رمضان خودش درد است، همان‌طور که از
بعضی ادعیه‌ی حضرت سجاد(س). اما در کار این دردها متأسفانه می‌بینیم در جامعه‌ی
شیعی و مسلمین در این روزهای آخر رنج‌های فراوانی وارد می‌شود که حقیقتاً اگر انسان
خون‌گریه کند جا دارد. هشتاد و پنج دختر نوجوان که مشغول تحصیل هستند در مدرسه‌ای
که مزین است به نام حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه، مورد کینه‌ی مغاصب و بدخواهان
و خیثانی واقع می‌شوند که آن‌ها به خاک و خون کشیده می‌شوند، عده‌ی زیادی مجروح
می‌شوند، خانواده‌های فراوانی عزادار می‌شوند در این ماه شریف و این جز برخاسته‌ی از
این نیست که این‌ها دنباله‌روان همان اشقی الاولین من الآخرين هستند که در این ماه
مولی‌الموحدين مولا امیرالمؤمنین(س) را شهید کردند «و الى الله المشتكى و هو
المستعان في الشدة و الرخاء». و هم‌چنین مسلمینی که در فلسطین هستند در
مسجدالاقصى هستند در آن نواحی زندگی می‌کنند این صهیونیست‌های خبیث و
انسان‌کش، کودک‌کش بدون هیچ ملاحظه‌ی امور انسانی به آن‌ها حمله‌ور می‌شوند، هفتاد
سال هست که این ملت مظلوم هست، حق آن‌ها غصب شده و هر روز بر آلام آن‌ها و
غصب‌های آن‌ها افزوده می‌شود.

«لَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْكُوْ اِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَواتَكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَبيِّتَهُ وَلِيَّنَا وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بَيْنَا وَ تَطَاهُرُ
الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا»

«اللّٰهُمَّ فافرج عَنَّا بتعجيل الفرج لوليك الحجة صلوات الله عليه و اجلعنا من أعوانه و
أنصاره و من مقوِّية سلطانه و المؤتمرين لأمره».

ثواب یک سوره‌ی مبارکه‌ی حمد و سه بار سوره‌ی مبارکه‌ی توحید و یک صلوات را هدیه می‌کنیم به ارواح شهدایی که در این حادثه‌ی مؤلمه‌ی در مدرسه‌ی سیدالشهداء کابل ظاهراً شهید شدند.

بحث در فرمایش محقق خوئی بود درباره‌ی تفکیکی که بزرگانی مثل آقای آخوند قدس‌سره بین جریان برائت عقلیه و شرعیه قائل شدند که برائت عقلیه جاری نمی‌شود در موارد دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ولی برائت شرعیه جاری می‌شود. ایشان فرمودند این تفکیک ناتمام است زیرا مهم‌ترین دلیل بر این تفکیک دو وجه است که وقتی دقت کنیم هردو این دو وجه اگر واقعاً صحیح باشد و مستند این باشد که برائت عقلیه جاری نمی‌شود این دو وجه مانع از جریان برائت شرعیه هم هست پس تفکیک ناتمام است. وجه اول بیان شد و قانع نشدیم از بیان محقق خوئی قدس‌سره برای این که همان وجهی که آن جا هست این جا هم باشد.

اما وجه ثانی، وجه ثانی این هست که می‌فرمایند مقام شک در تکلیف و ثبوت تکلیف نیست بلکه مقام شک در سقوط تکلیف هست، یعنی تکلیفی مسلّم است می‌دانیم وجود دارد ولی مردد است بین اقل و اکثر، و ما نمی‌دانیم اگر اکتفاء به اقل بکنیم آیا این تکلیف ساقط می‌شود یا نه؟ عقل حاکم است به این که در چنین مواردی برائت نیست و قبح عقاب بلایان نیست بلکه در این موارد چون تکلیف معلوم است روشن است وظیفه‌ی عبد احتیاط است که اشتغال الیقینی یقتضی البرائة الیقینیة. و سرّ این که مقام مورد شک در سقوط تکلیف است نه ثبوت، این است که خب در این موارد ما علم اجمالی داریم به این که تکلیف هست، منتها مردد است این تکلیف بین این که تکلیف مطلق است می‌گوید این اقل را انجام بده سواء این که با آن اکثر همراه بکنی یا نکنی؟ یا این که تکلیف مقید است یعنی این اقل را به ضمیمه‌ی اکثر معاً بیاور. پس علم اجمالی داریم تکلیفی این چنینی یا آن چنانی هست، این مقدمه‌ی اولی؛ مقدمه‌ی ثانیه این است که این علم اجمالی منحل نمی‌شود که به یک به خدمت شما عرض شود که معلوم بالتفصیل و یک مشکوک تبدیل بشود. برای خاطر این که برائت عقلی و این ها که نمی‌تواند بگوید که، این ها علی السواء هستند، از آن برائت جاری کند از این برائت جاری نکند، این ها علی السواء هستند و وجهی برای انحلال نیست. پس چون وجهی برای انحلال نیست آن علم اجمالی ما به این که یا تکلیف مطلق یا تکلیف مقید است سر جایش می‌ماند، او که ماند منحل نشد پس بنابراین شک در تکلیف دیگر نداریم بلکه علم اجمالی به تکلیف داریم و با بسنده کردن به اقل شک در سقوط داریم. حالا سقوط هم تعبیر حالا رایج که حالا در مصباح الاصول و این ها سقوط می‌فرمایند. اما طبق تعریف دقیق‌تر این است که ما دنبال سقوط نیستیم ما دنبال این هستیم که متعلّق آن تکلیف را بیاوریم و این جا ما با اکتفاء به اقل نمی‌دایم متعلق تکلیف را آوریم یا نه؟ و وظیفه‌ی ما آوردن متعلق تکلیف است. خب این وجه ثانی.

محقق خوئی قدس‌سره می‌فرماید این وجه اگر تمام باشد و مانع از جریان برائت عقلیه باشد به عینه مانع از جریان برائت شرعیه هم هست. چرا؟ برای خاطر این که برائت شرعیه نمی‌تواند این علم اجمالی را منحل کند و بگوید تکلیف مطلق است و مقید نیست. وقتی علم اجمالی منحل نشد خب همان‌طور که مانع از برائت عقلیه می‌شود قهراً مانع از برائت شرعیه هم می‌شود، علم اجمالی داریم به این که یا این تکلیف هست یا آن تکلیف هست منحل هم که نشده است. حالا چرا برائت شرعیه نمی‌تواند منحل کند؟ چون شما برائت از چی می‌خواهید جاری کنید؟ از اقل که برائت جاری نمی‌شود آن قدر متیقن است

یا به ادبیات دیگر آن مطلق است، آن که اصل ندارد، پس اگر اصلی جاری بشود از اکثر می‌خواهد جاری بشود. جریان برائت از اکثر بخواهد موجب انحلال بشود و اثبات کند که تکلیف پس روی اقل هست نه اکثر، این امکان ندارد، این اصل مثبت است. یعنی لازمی عقلی این که برائت داشته باشیم از اکثر با وجودی که می‌دانیم تکلیف هم هست و از بین نرفته، وقتی این جا شارع بگوید که تو تکلیف این جا نیست قهراً معنایش این است که تکلیف در آن جا هست که اقل است که مطلق است و این اصل اصلی مثبت خواهد بود بنابر تحقیق که ما رابطه‌ی بین اطلاق و تقیید را تضاد می‌دانیم نه عدم و ملکه‌ای که شیخنا الاستاد آقای نائینی قدس سره می‌فرمود. بله طبق مسلک آقای نائینی جریان برائت از اکثر عین ثبوت اطلاق است چون اطلاق یعنی نبود قید، برداشتن قید، همین چیز دیگری نیست. همان طور که قبلاً توضیحش گذشت. ولی این مطلب را ما از استاد نپذیرفتیم و گفتیم که نسبت بین اطلاق و تقیید تضاد است، چون امران وجودیان هستند، در هردو لحاظ وجود دارد؛ اطلاق لحاظ سریان است، تقیید لحاظ تقیید است به یک قیدی. این اقل را ما مولا می‌بیند لحاظ می‌کند آن را ساریاً که خودش باشد یا ضمیمه بشود به آن زائد، این جا هم وجود دارد چون لابشرط است دیگر لسانی، این می‌شود اطلاق. این اقل را بین لحاظ کند مقیداً به آن ضنائم، خب می‌شود تقیید. پس دوتا امر وجودی است لحاظ این جور لحاظ آن جور، نفی این لحاظ بخواهد اثبات آن لحاظ را بکند می‌شود مثبت، این لازمه عقلی‌اش است.

س: یعنی علی مبنا الملکه و عدمها اشکال آقای خوئی وارد نیست؟

ج: نیست دیگه، بله

س: درست است، یعنی یک جواب این است که بگوییم که آقای آخوند بنا بر ملکه و عدم ملکه این حرف را می‌زند

ج: مثلاً، بله، ولی این درست نیست. حالا آقای خوئی ببینید؛ این جا یک مطلب این است که ما اشکال به شخص می‌خواهیم بکنیم روی مبانی‌اش، این جا درصدد این است. می‌گوید این فرضیه، این مطلب نادرست است، ما نمی‌توانیم قبول بکنیم به خاطر آن مبانی صحیح.

س: اما شما جواب می‌دهید بنابر مبنا ملکه و عدم ملکه؛ ما اشکال آقای خوئی را متوجه آقای آخوند نمی‌دانیم.

ج: نمی‌دانیم اگر ایشان یک چنین حرفی بزند کما این که حالا عرض می‌کنیم.

س: حالا یک نکته‌ای حاج آقا؛ حتی علی مبنا ملکه و عدم ملکه، حتی علی ملکه و عدم ملکه، اشکال اصل مثبت بودن دو وجه دارد. یک وجهش این است که امران وجودی و عدمی، امران وجودیین باشد که تنفعاً... که وجودیین نیستند که نیاز به مثبت داشته باشد. صرف نفی وجود مساوق با عدم است

ج: عینیت دارد. یعنی اطلاق همان عین عدم تقیید است

س: همان دیگه، عرض کردم؛ تساوق با عدم دارد. وقتی عدم را با برائت ایجاد می‌کنیم خب وجودی را نمی‌خواهد اثبات ... یکی این است. یکی مخلص دیگه این است که آقای آخوند نظرش فرمودید که نظر آفاضیاء است توی حجیت علم اجمالی و ایشان از باب

این که ما مؤمنی داریم منحل نمی‌داند علم اجمالی را، ایشان از باب این که علم اجمالی بنفسه وزانش وزان علم تفصیلی است تنجز می‌آورد. فلذا وقتی ایشان علم اجمالی دارد ما نمی‌توانیم به او بگوییم که خب بابا علم اجمالی داریم اما نسبت به تقیید حالت قیدیت، حالت اکثر وقتی برائت دارید مؤمن دارید. اشکال صاحب کفایه این است. صاحب کفایه می‌گوید من اصلاً از باب تساقط و تعارض و احتمال بلامبرر و مؤمن منجز ندانستم علم اجمالی را تا شما به من برگردید بگویید آقا، من وقتی که برائت اجرا کردم از اکثر؛ اقل برای من واجب می‌ماند بدون، احتمالش بدون مبرر می‌شود من می‌توانم برائت اجرا کنم. ایشان می‌گوید مبنای من مبنای آقاضیاء است. شما برای این که انحلال را برای من اثبات بکنید حتی بنا بر این که بگویید ملکه و عدم ملکه هم هست باید علم اجمالی من را بگویید این است نه این که بگویید اجرای اصل بلامعارض می‌شود کما این که مبنای آقای نائینی است. مبنای صاحب کفایه مبنای آقاضیاء است نه مبنای آقای نائینی، این جواب خوب است بنا بر مبنای آقای نائینی که می‌گوید آقا، من مشکلم در علم اجمالی وقتی می‌خواهم حل بشود، انحلال به وجود بیاید مشکل من چیست؟ مشکل من احتمال بلامؤمن هست، احتمال بلامؤمن در هر دو طرف هست تساقط می‌کند. یک طرف می‌گویم آقا، ساقط می‌شود اجرای اصل، یک طرف اصل داریم.

ج: بله، ببینید؛ فرمایش آقای خوئی این است که شما وجه ثانی را چه جور تقریر کردید؟ شما آمدید وجه ثانی را این جور تقریر کردید. گفتید که ما علم اجمالی داریم به این که یا مطلق است یا مقید است و این جا انحلالی در کار نیست. وقتی انحلال در کار نبود پس علم به تکلیف داریم، شک در مکلف به داریم، با انجام یک اقل نمی‌دانیم ساقط شده یا نه، برائت نداریم، «اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه»، ایشان می‌فرماید اگر وجهی که مستند شما است برای عدم جریان برائت عقلیه این است عین این وجه این جا هم هست. چرا؟ برای این که این جا می‌گوییم آقا، علم اجمالی داریم یا مطلق است یا مقید است. این علم اجمالی آیا منحل می‌شود؟ بخواهد منحل بشود راهش این است که برائت شرعی مثبتاً بیاید اطلاق را اثبات بکند. این هم که قبول ندارد. پس عین حرف آن جا این جا جاری است. بله، روی مبنای خود ما که آقای خوئی باشیم، روی مبنای خود ما این جا ما می‌گوییم آقا؛ ما احتیاجی به انحلال و احتیاج به این که اثبات اطلاق بشود نداریم.

س: که آن مبنا را صاحب کفایه قبول ندارد

س: الان ربطی به آن مبنا

ج: نه، ندارد. کلی حساب مسئله را، حالا صبر کنید

س: می‌خواهم این را عرض کنم حاج آقا؛ حق مطلب بنا بر مبنای صاحب کفایه مبتنی بر دو امر است. یکی مبتنی بر این امر است که اگر بخواهید اشکال عدم انحلال را قبول کنید مبنی بر این است که تضاد بگویید هست. اگر می‌خواهید قبول نکنید، می‌خواهید بگویید ملکه و عدم ملکه است پس منحل می‌شود

ج: ما اصلاً منحل نمی‌خواهیم بشود

س: الان فرمایش حضرت عالی این شد دیگه؟

ج: دیگه آن‌ها، وجه این است. فلذا ایشان خارج می‌شود. یعنی ایشان می‌گوید روی این مبنا که باید همین را بگوییم ولی مبنا را قبول نداریم.

س: احتیاج به انحلال نداریم

ج: آره، مبنا را قبول نداریم. روی قول حق این است که مبنا را قبول نداریم. اگر مبناها را قبول می‌کنید تفصیل نباید بدهید. اگر توی مبنا می‌آید اشکال می‌کنید که ما اشکال داریم توی مبنا، ما می‌گوییم اصلاً انحلال نمی‌خواهیم. ما تنجیز را به چه می‌دانیم؟ به انحلال نمی‌دانیم فقط

س: آقا، مبنا را قبول نمی‌کنید یعنی این که نمی‌گویید مثل مشهور ملکه و عدم ملکه است

ج: آره؛ ما می‌گوییم اگر یک طرف اصل بلامعارض داشته باشی کفایت می‌کند

س: اگر ایشان بگوید ملکه و عدم ملکه؛ حکمش.... چیه؟

ج: ولو اطلاق هم ثابت نشود

س: حاج آقا، ما حرف را فهمیدیم. حرف صاف است. حرف صاف است. می‌خواهیم ببینیم جهت فرمایش آقای کفایه یک جهت دیگر هم هست. این است که حتی اگر ایشان بنابر ملکه و عدم ملکه بگوید که نیاز به اصل مثبت هم نداشته باشد پس لاجرم باید بگوید که انحلال پیش می‌آید دیگه؛ درست است؟

ج: ولی این تمام نیست.

س: آهان! می‌خواهم عرض کنم فرض هم ایشان نمی‌تواند بگوید انحلال به وجود می‌آید؛ آقای کفایه، و حتی بنابر مبنای ملکه و عدم ملکه؛ چرا؟ چون مشکله ایشان در تنجیز علم اجمالی احتمال تکلیف بلامبرر این که آقای نائینی می‌گفت نیست تا بگوییم آقا، ما به واسطه جریان اصول در یک طرف، یک طرف می‌ماند ...

ج: پس چه جور ایشان می‌خواهد برائت شرعیه را جاری کند؟

س: آهان! برائت شرعیه را ایشان چون در اصل تنجیز علم اجمالی مثل آقاضیاء می‌بیند آقاضیاء چه می‌گفت؟ آقاضیاء می‌گفت علم اجمالی هر جا که شد عین علم تفصیلی باید هر دو طرف

ج: خب، می‌دانم. حالا آقای آخوند این جا چه جوری فرموده، فرض این است که آقای آخوند فرموده برائت عقلیه جاری نیست، شرعیه جاری هست

س: خب همین!

ج: پس چه جور فرموده؟

س: می‌خواهم همین را عرض کنم. به آقای آخوند، به آقای خوئی حرف ما این است؛ می‌گوییم آقای خوئی! شما نمی‌توانید مسئله را دوران بین دو امر فقط این بکنید که مبنای شما در تقابل در اطلاق و تقييد چیه

ج: ایشان فرمود اهم است. نفرمود فقط ...

س: این هم هست، این هم باید حل کنند که این هم اتفاقاً می‌شود وجه سوم آقای خوئی،

که اگر شما می‌خواهید بگویید که این که آقاضیاء می‌گفت؛ تنجز علم اجمالی را به صرف علم اجمالی است مثل علم تفصیلی و ربطی به جریان اصول ندارد. پس براءت شرعیه هم باید بزنی.... و این جواب ندارد

ج: خب همین دیگه، همین هم دارد می‌گوید

س: حالا این را می‌خواهم عرض کنم. این جواب ندارد. آن قبلی‌ها را آقای خوئی جواب می‌دهد. می‌گوید آقا، ما تضاد نمی‌گوییم، ملکه و عدم ملکه است پس شما بروید کارتان را انجام بدهید. ما می‌گوییم آقای صاحب کفایه مینایش توی تنجز علم اجمالی برای این که منحل بشود پس بتواند براءت اجرا بکند مشکلیش این نبود که احتمال بلامؤمن است و اجرای اصل چون نمی‌توانم بکنم

ج: ببینید؛ یک کلمه

س:

س: همین! سؤال این است که چطور شما

س:

ج: همین! ببینید؛ مسلک محقق خراسانی و تلمیذه المحقق آقای عراقی چیه؟ می‌گویند آقا، علم اجمالی یک عالت تامه‌ای برای تنجیز است. مگر چه بشود؟ منحل بشود. مگر منحل بشود واقعاً که علم اجمالی نباشد. آن وقت آمده ایشان چه کار می‌کند؟ می‌گوید توی عقلی منحل نمی‌شود. اگر ما باشیم و فقط براءت عقلیه؛ منحل نمی‌شود. اما اگر براءت شرعیه را پایش را بیرون کشیدیم منحل می‌شود.

س: چه جوری؟

ج: درست؟ آقای خوئی می‌گوید این منحل شدنش به اصل مثبت است و این نمی‌شود.

س: مگر این که ملکه و عدمش، راه دیگری نداریم

ج: بله، مگر ملکه و عدم را بگویی که حرف همین است دیگه، روی مبنای خودشان دارد حرف می‌زند. می‌گوید بابا! شما چه می‌گویید؟ می‌گویید علت تامه است؟

س: لابد

ج: می‌گویید علت تامه است و راه حل فقط انحلال است که علم اجمالی دیگه نباشد. شما آن وقت آمدید گفتید این انحلال در براءت شرعیه پیش می‌آید، در براءت عقلیه نمی‌آید. اشکال این است که هر دو مثل هم می‌مانند

س: پس یک راه است، به جز.... ملکه و عدم راه حل دیگری نشده‌ها!

ج: مگر این که مبنا را بگذاری کنار.

س: من عرض می‌کنم ملکه و عدم هم باشد باز چه جوری انحلال پیش می‌آید؟

ج: بله؟ آره، آره، چرا؟

س: چه جور انحلال؟ وقتی علم اجمالی بنفسه منجز مثل علم تفصیلی و ما اصلاً نیاز به اجرای اصل دیگه نداریم. چون علم، شما نسبت به علم تفصیلی می‌توانستید اصل اجرا کنید؟ اشکال ما این است حاج آقا

ج: یعنی انحلال حکمی است، یعنی شارع من را متعبد می‌کند به این‌که

س: یعنی چی؟

ج: یعنی شارع من را متعبد می‌کند که بگو تکلیف این‌جا نیست

س: نمی‌تواند. نمی‌تواند چون خلاف علم است. خلاف علم اجمالی است. وقتی می‌گویید وزان علم.

ج: حالا دیگه این‌ها سرجایش باید...

س: این حرف که شما می‌گویید من مؤمّن دارم؛ من را متعبد می‌کند برای مبنای نائینی درست است که آقای نائینی می‌گوید آقا؛ من علم اجمالی را بنفسه منجز نمی‌دانم. من احتمال تکلیف

ج: بابا! او هم می‌داند مگر این‌که شارع

س: خب پس او چه جوری می‌تواند این حرف را بزند؟ آقاضیاء و آقای آخوند چه جور می‌توانند بگویند با اجرای اصل در اکثر من علم به تکلیف دارم؟

س: بابا! آن‌ها هم که انحلال حکمی را قبول دارند که

س: آقاضیاء می‌گوید علم اجمالی ماهیتش رجل مرئی من بعید است، می‌گوید فرقی نمی‌کند با رجل مرئی من قریب، هر دوتا مرئیه هستند، هر دوتا علم دارند

ج: می‌دانم، می‌دانم، می‌گویم آن‌ها انحلال حکمی هم قبول ندارند. آن‌ها قبول ندارند که هیچی! قبول ندارند که هیچی!

س: انحلال حکمی

س: حاج آقا، سؤال ما این است. مطلب صاف است. حرف واضح است. من سؤال ای است؛ این حرف انحلالی که آقای صاحب کفایه؛ آقاضیاء می‌خواهند بزنند چه جور می‌توانند با آن مبنای‌شان جمع کنند؟ این را ما جواب می‌خواهیم که چطور می‌توانید با مبنای تنجز علم اجمالی؛ تو که می‌گفتی کالعلم التفصیلیه بروی عزم جاری کنی در اکثر؟ اکثر را تو می‌گویی من مثل این‌که خودش را علم تفصیلی داشته باشم وقتی علم اجمالی دارم لازم الامتثال است. وقتی لازم الامتثال است چه جور تو از اکثر برائت اجرا می‌کنی؟ سؤال من این است.

ج: خیلی خب؛ اگر بگویید، اگر نمی‌شود اشکال به آقای آخوند است دیگه

س: خب همین!

س: سؤال انحلال حکمی را قبول دارد.

س: خب چه جور قبول دارد؟ تفهیم کنید

ج: حالا هر چی، بالاخره این اشکال به ایشان بالاخره اگر شما

س: از یک طرف می‌گویید ما علم اجمالی را مثل علم تفصیلی می‌بینیم، از یک طرف

ج: اگر شما بگویید علت تامه است علم اجمالی

س: که می‌گویند

ج: خب حالا علت....

س: این معنا که شما می‌گویید نیست

خ: نه، حالا این هم دقت بفرمایید.

س: همین معنا.... علت تامه است یعنی چی؟ یک سؤال، علت تامه است یعنی چه؟

ج: حالا صبر کنید! علت تامه برای چیه؟

س: برای تنجز

ج: صبر کنید! برای موافقت قطعی یا مخالفت، برای حرمت مخالفت قطعی یا وجوب موافقت قطعی؟

س: هر دو

ج: اگر علم اجمالی علت تامه است برای حرمت مخالفت قطعی؛ خب بله، این‌جا که مخالفت قطعی نمی‌شود که

س: آقا، علت

ج: بله دیگه، چون از آن که برائت جاری نمی‌شود که، آن را باید انجام بدهد دیگه، اقل را که باید انجام بدهد

س: آقا؛ خودتان سبق، فرمودید علیّت تامه در مقابل مسلک اقتضاء بوده،

ج: بله

س: مسلک اقتضاء این حرف تعارض و تساقط را در مقام.... موافقت قطعی می‌زد. می‌گفت موافقت قطعی به خاطر احتمال بلامؤنّ علی مسلک الاقتضاء واجب است. در مقابلش آقائیه می‌گفت موافقت قطعی علی منبأ علیّت تامه واجب است

ج: خب این‌جا که مخالفت قطعی می‌شود که، بله

س: موافقت قطعی نه مخالفت قطعی

ج: موافقت قطعی نه، ممکن است ایشان نمی‌گوید. نه، اتفاقاً آقای آخوند گمان می‌کنم همین است مسلکش؛ علت تامه است برای مخالفت قطعی نه برای وجوب موافقت قطعی،

س:

ج: علت تامه بودن ها! این تمام شد مطلب آقای خوئی قدس سره، این جا تمام شد. این مطلب تمام است این مطلبی که حالا ایشان فرمودند. منتها یک مطلبی در این جا هست (اذان گفتند) حالا یک کلمه؛ و آن این است که ایشان می‌گویند اطلاق؛ لحاظ سریان است، تقیید؛ لحاظ تقید است. آیا این طور است؟ اطلاق؛ لحاظ سریان است یا نه؟ سریان یک لازمه قهری است؟ لحاظ الطبیعة است. همین! نه لحاظ سریان، لحاظ الطبیعة است. طبیعت وقتی قید نداشته باشد خاصیت ذاتی‌اش سریان است، انطباق است. فلذا یک حرفی است که شاید آقای آشیخ عبدالکریم قدس سره داشته باشند و آن این است که اصلاً ما در باب اطلاق مقدمات حکمت نمی‌خواهیم. همان اصالة الحقیقه کفایت می‌کند. چون لغو وضع شده برای ذات الطبیعة، ما اصالة الحقیقه را می‌گوییم همان موضوع‌له‌اش مراد است دیگه، وقتی آن مراد باشد قهری بر همه منطبق می‌شود دیگه، این پنج تا مقدمه بچینی روی مقدمات حکمت و این‌ها برای چی؟ خب حالا این یک بحث مهمی است خودش توی بحث اطلاق و تقیید هست. من فقط خواستم این جا اشاره بکنم این مطلبی که ایشان در این جا فرمودند که تضاد است چون آن لحاظ سریان است، آن لحاظ تقیید است

س: تأثیرگذار البته نیست

ج: این جا نه، بالاخره وقتی که آن لحاظ الطبیعه است

س: باز هم یک امر وجودی است

ج: بله، یعنی باز آن مثبتیت پیش می‌آید اما از نظر فنی چه جور باید تعبیر کرد؟ آن مسئله آخری است.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين